

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020810**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/الوضع /اقسام الوضع

# اشکالات پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص»

مرحوم شهید صدر نسبت به «وضع عام، موضوع­له خاص» دو اشکال مطرح نمودند:

1. علقۀ وضعیه باید بین مفاهیم ایجاد شود؛ و حال آنکه مفهوم کلی، حاکی از مفاهیم جزئیه نیست، بلکه حاکی از وجود خارجی جزئیات است.
2. مفهوم کلی، حاکی از تمام هویت فرد نیست، بلکه تنها از حیثیت مشترک بین افراد، حکایت می­کند.[[1]](#footnote-1)

## اشکال اصلی به پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص»: حکایت مفهوم کلی از وجود خارجی جزئیات

به نظر می­رسد اشکال اصلی، اشکال اول است نه اشکال دوم؛ چون دلیلی ندارد که لفظ حتماً باید به ازای تمام هویت خاص، وضع شود؛ ما در «وضع عام، موضوع­له خاص» می­توانیم لفظ را به ازای خود طبیعت یا همان حیث مشترک قرار دهیم البته حیث مشترکی که متکرر ملاحظه شده است؛ پس حتی لحاظ فی­الجملۀ خصوصیات فردیه نیز لازم نیست چون به نظر می­رسد هیچ دلیلی وجود ندارد که در «وضع عام، موضوع­له خاص» لازم باشد لفظ را به ازای تمام هویت خاص قرار دهیم.

البته نکتۀ دیگری وجود دارد مبنی بر این که ما خارجاً می­دانیم هر طبیعتی که هست، با خصوصیات فردیه همراه است اما نکتۀ اصلی اینجا است که لازم نیست واضع چنین چیزی را مورد لحاظ خود قرار دهد.

بنابراین اشکال اصلی، اشکال اول است چون طبق تمام مسلک­هایی که در تبیین حقیقت وضع، مطرح است، به هر حال هدف از وضع ایجاد ارتباط بین تصور لفظ و تصور معنا است؛ لذا واضع باید در هنگام وضع، تصور معنا را (که مربوط به هدف وضع است) در نظر داشته باشد تا به ایجاد علقۀ وضعیه اقدام کند.

### پاسخ مرحوم شهید صدر به اشکال اول: امکان حکایت از مفاهیم جزئی با استفاده از معقولات ثانی منطقی

مرحوم شهید صدر، در پاسخ به اشکال اول فرمودند:

مفاهیم کلیه گاهی از قبیل معقولات اولی هستند که مصادیقش وجودات خارجی هستند لذا اشکال ذکر شده نسبت به آن­ها وارد است؛ اما برخی از مفاهیم کلیه از قبیل معقولات ثانی منطقی هستند که حاکی از مفاهیم جزئیه هستند نه وجود خارجی جزئیات؛ بر همین اساس می­توان با کمک­ گرفتن از معقولات ثانی منطقی، پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» را ایجاد کرد.

### پاسخ آقای شهیدی به اشکالات پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص»

آقای شهیدی نخست اشکال دوم و سپس اشکال اول را طرح نموده و پاسخ­های مرحوم آقای صدر را مطرح می­کنند و می­فرمایند نیازی به پاسخ­های مرحوم آقای صدر نداریم چون اصل اشکالات ذکر شده پیش­فرضی دارد که آن پیش­فرض نادرست است. ایشان مطلب مورد نظر را در دو موضع مطرح می­کنند که محصّل هر دو موضع، یک چیز است.

#### پاسخ آقای شهیدی به اشکال دوم: امکان مشیر قرار دادن کلی برای جزئیات

آقای شهیدی در پاسخ به اشکال دوم می­فرمایند:

لایبعد ان یقال انه یکفی تصور ايّ مفهوم کلی لأجل وضع لفظ بإزاء أفراده، فلو أرید وضع اسم "علی" مثلا علی الإنسان المولود فی هذا الیوم (مثال ایشان برای پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» رئیس قبیله­ای است که می­گوید نام تمام نوزادان متولد در روز عید غدیر را علی می­گذاریم) فیمکن تصور هذا المفهوم لوضع هذا الاسم بإزاء کل فرد من افراده، ولاحاجة الی تصور مفهوم "مصداق الانسان..." ونحو ذلک، ویختلف ذلک عن مثال الاکتفاء بتصور الحیوان لوضع لفظ بإزاء نوعه کالانسان، فان مفهوم الحیوان لاینطبق علی مفهوم الانسان بتمامه حیث أنه هو الحیوان الناطق، بینما ان الکلی ینطبق علی فرده بتمامه، سواء ارید من الفرد وجوده الخارجی او ارید منه المفهوم الجزئی –کما هو مسلک من یری ان اللفظ لابد ان یوضع بإزاء المفهوم دائما- اذ لیس المفهوم الجزئی الا نفس المفهوم الکلی المشار به الی وجود معین[[2]](#footnote-2).

##### بررسی پاسخ آقای شهیدی به اشکال اول

ایشان مطلبی را مطرح می­کنند که کاملاً بر خلاف درک وجدانی ما است؛ ایشان فرمودند: «الکلی ینطبق علی فرده» اما فرمایش ایشان برای ما نامفهوم است؛ چگونه می­توان گفت تشخصات هم داخل در محکی کلی هستند؟ یعنی آیا انسان از تمام هویت فرد که متشکل از حیث مشترک و حیثیات مفترقه است حکایت می­کند؟ پاسخ منفی است؛ انسان فقط از حیثیت مشترک بین افراد حکایت می­کند چون انسان قدر جامع بین افراد است و تشخصات وجه امتیاز بین افراد هستند.

ایشان همچنین فرمودند: «لیس المفهوم الجزئی الا نفس المفهوم الکلی المشار به الی وجود معین» این مطلب اصلاً قابل درک نیست؛ مفهوم جزئی غیر از مفهوم کلی است و اینکه مرحوم شهید صدر فرمودند مفاهیم تباین بالذات دارند بسیار روشن است؛ معلوم نیست آقای شهیدی چرا چنین مطلبی را فرموده­اند.

مگر در اختیار ما است که یک عنوان را مشیر به یک چیز قرار دهیم و عنوان دیگر را مشیر به چیز دیگر قرار دهیم! اشاره حقیقت مفهوم است؛ اشاره یعنی حکایت مفهوم از مصادیقش؛ این چیزی نیست که در اختیار ما باشد تا بتوانیم به هر چه دلخواه ما است اشاره کنیم یا اشاره نکنیم.

بله؛ نکته­ای وجود دارد که شاید امروز فرصت نکنیم آن را توضیح دهیم؛ آن نکته این است که مشابه فرمایش آقای شهیدی که فرمودند «لیس المفهوم الجزئی الا نفس المفهوم الکلی المشار به الی وجود معین» در کلمات آقای سیستانی نیز که مرحوم آ سید هاشم هاشمی تقریر نمودند، وجود دارد. آقای سیستانی نیز از عنصر اشاره سخن گفته و فرموده­اند: ما گاهی بوسیلۀ مفهوم به خود آن اشاره می­کنیم؛ ولی گاهی به مصادیقش اشاره می­کنیم. پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» مربوط به جایی است که ما بوسیلۀ مفهوم به مصادیقش اشاره می­کنیم.

اما این مطلب قابل قبول نیست چون نمی­شود با یک مفهوم به چیز دیگری اشاره کرد؛ بله گاهی خود عنصر اشاره را نیز در مفهوم درج می­کنیم به این صورت که مفهوم مورد نظر مرکب می­شود از خود آن مفهوم و اشاره؛ مفهوم «انسان» با مفهوم «هذا الانسان» فرق دارد؛ مفهوم «هذا الانسان» یک «هذا» دارد و یک «الانسان»؛ یعنی از هر دو ترکیب شده؛ در این مفهوم مرکب، «هذا» مفهومی است که از جزئیات حکایت می­کند و این اشاره­گری به جزئیات، سبب می­شود وقتی در کنار مفهوم «انسان» قرار بگیرد مجموعۀ «هذا الانسان» بتواند از جزئیات انسان حکایت کند؛ نه اینکه سبب شود خود «انسان» از جزئیات حکایت کند؛ پس در هر صورت خود انسان توان حکایت از تشخصات فردیه را ندارد و تنها از قدر جامع حکایت می­کند اما در مفهوم ترکیبی «هذا الانسان»، «هذا» به «انسان» اضافه شده است و این مفهوم را به یک مفهوم مرکب تبدیل کرده است که مجموعه­اش از جزئیات حکایت می­کند.

البته در مورد «هذا» یک سری نکات وجود دارد که در آینده به آن خواهیم پرداخت اما در فضای فکری آقایان باید گفت هر مفهومی تنها از مصادیق خودش حکایت می­کند لذا معنا ندارد بگوییم مفهوم جزئی، همان مفهوم کلی المشار به الی وجود معیّن است. چنین چیزی از اساس نامعقول است چون این امور چیزی نیست که در اختیار ما باشد.

**سؤال**: در برخی جملات، انسان احساس می­کند وجداناً با استفاده از تعبیر کلی می­تواند از خصوصیات فردیه هم حکایت کند؛ مثلاً وقتی می­گوییم «هر انسانی زیبایی خودش را دارد» اتفاقاً مقصودمان از انسان، همان حیثیات مفترقه است؛ یعنی می­خواهیم بگوییم اگر یک انسانی قدش بلند است یا چشمش درشت است یا ... هر یک از این خصوصیات مفترقه زیبایی خودش را دارد؛ این درک وجدانی را چگونه می­توان تحلیل کرد؟

**پاسخ**: این جملات نیز باید به فرمایش مرحوم شهید صدر بازگشت کنند؛ مرحوم شهید صدر فرمودند برخی مفاهیم از سنخ مفاهیم عرضی و برخی از سنخ مفاهیم ذاتی است؛ مفاهیم عرضی یا همان مفاهیم مخترعه به تعبیر محقق عراقی، مفاهیمی هستند که توان حکایت از خصوصیات مفترقه را دارند.

**سؤال**: در جملۀ «هر انسانی زیبایی خودش را دارد» تنها از مفهوم انسان استفاده شده است و مفهوم انسان از مفاهیم ذاتی است با این حال به خصوصیات مفترقه هم اشاره دارد؟

**پاسخ**: خیر؛ در اینجا نیز باید یک مفهوم اضافه­ای وجود داشته باشد تا در کنار انسان بتواند به جزئیات اشاره کند؛ بدون اضافه کردن مفهوم دیگر چنین چیزی معقول نیست.

**سؤال**: معقول است ولو به مراد تفهیمی بازگشت کند؛ یعنی مفهوم انسان به لحاظ مراد استعمالی تنها از حیثیت مشترکه حکایت می­کند ولی به لحاظ مراد تفهیمی به خصوصیات فردیه نیز اشاره دارد؟

**پاسخ**: خیر؛ بالاخره شما باید تعبیر انسان را در معنای دیگری غیر از انسان به کار برده باشید؛ به عبارت دیگر مقصود شما از «انسان»، مفهوم مرکبی همچون «مصداق انسان» یا «فرد انسان« است؛ پس باید این عنصر زائد را ولو به نحو ارتکازی به مفهوم انسان اضافه کرده باشید تا بتوانید از خصوصیات فردیه حکایت کنید.

اینکه وجداناً گاهی می­فهمیم مقصود از «المولود فی هذا الیوم» تمام افراد متولد در این روز همراه با خصوصیات فردیه­شان بوده است بالاخره به فرمایش مرحوم شهید صدر بازگشت می­کند پس بدون در نظر گرفتن حرف شهید صدر نمی­توان مشکل را کرد.

## قرائتی متفاوت از اشکال دوم شهید صدر و نیازمندی به راه حل ایشان

باید دانست اینکه گفتیم اشکال دوم مرحوم شهید صدر اشکال مهمی نیست، وجداناً ما احساس می­کنیم این لفظ در ازای کلّی وضع شده است؛ به عبارت دیگر ممکن است شخصی اشکال دوم شهید صدر را چنین تقریب کند که وجداناً می­فهمیم در پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» موضوع­له، تمام هویت فرد است نه بخشی از هویت فرد که حیث مشترک آن با سائر افراد است؛ یعنی ما این را درک می­کنیم که این لفظ علاوه بر حیث مشترک، از حیثیات مفترقه نیز حکایت می­کند چنان­که وقتی می­گوییم «متولدین در روز عید غدیر را علی نامیدیم» مقصودمان این نیست که نام علی را برای قدر مشترک موجود در هر فرد قرار دادیم بلکه مقصودمان آن است که نام علی را برای تمام هویتِ فردفردِ متولدین در این روز قرار دادیم.

پس اینکه گفتیم اشکال دوم مهم نیست به هر حال راه حلی که ما ارائه دادیم خلاف وجدان است لذا در نهایت نیازمند به جواب مرحوم شهید صدر خواهیم بود مبنی بر این که ما با دو گونه جامع روبرو هستیم: جامع ذاتی و جامع انتزاعی عرضی[[3]](#footnote-3)؛ البته ما گفتیم تعبیر محقق عراقی مبنی بر اینکه برخی از جامع­ها مستقیماً از خارج به ذهن می­آیند اما برخی دیگر از جامع­ها از اختراعاتی است که ذهن به منظور حکایت از تمام هویت فرد خارجی یعنی \_حیث مشترک به علاوۀ حیثیات مفترقه\_، انجام می­دهد، تعبیر بهتری است[[4]](#footnote-4).

خلاصه این که ما به هر حال نیازمند اضافه نمودن راه حل مرحوم شهید صدر و محقق عراقی هستیم چون در غیر این صورت اشکال حل نمی­شود.

#### پاسخ آقای شهیدی به اشکال اول: امکان مشیر قرار دادن کلی برای جزئیات

آقای شهیدی شبیه همین مطلب را در پاسخ به اشکال اول مرحوم شهید صدر که آقای شهیدی به عنوان وجه ثانی مطرح کردند، ذکر نموده­اند و بحث­های مفصلی در رابطه با تفاوت پاسخ­های مرحوم شهید صدر در بحوث و مباحث و حاشیۀ مباحث مطرح نموده­اند که قصد ورود به آن را نداریم. ایشان در ادامه می­فرمایند:

اقول: الانسب ان یقال فی الجواب عن الوجه الثانی (وجه ثانی اشاره به این اشکال است که علقۀ وضعیه باید بین مفاهیم ایجاد شود در حالی که مفهوم کلی از مصادیق خارجی حکایت می­کند نه از مفاهیم جزئی) لاثبات استحالة القسم الثالث بان المفهوم الجزئی لیس مباینا للمفهوم الکلی، فانه نفس المفهوم الکلی المشار به الی وجود معین، وعلیه فیمکن تصور مفهوم کلی ویشار به الی وجوداته المعینة، فیوضع لفظ بإزاءها، سواء کان الموضوع له المفهوم الجزئی (که مرحوم شهید صدر به آن قائل است) کما هو مختار جماعة فی وضع اسماء الأعلام، او الوجود الخارجی علی ما هو المختار فی أسماء الأعلام ....[[5]](#footnote-5)

سابقاً به این نکته اشاره کردیم که این مطلب چندان مهم نیست که موضوع­له را وجود ذهنی بدانیم یا وجود خارجی؛ این یک بحث لفظی است؛ حتی اگر موضوع­له وجود خارجی باشد، با توجه به این که هدف از وضع، استعمال است و استعمال عبارت است از اینکه ما لفظ را وسیلۀ احضار تصور المعنی قرار دهیم، پس تفکیکی که بین این دو مبنا صورت گرفته چندان مهم نیست.

کما فی مثال تصور عنوان المولود فی هذا الیوم لغرض وضع اسم "عليّ" علی واقع المولود فی هذا الیوم، وکذا تصور عنوان المنقوش فی الدفتر لوضع لفظ بإزاء افراده ... .

فرض کنید تصویر یک عده­ای در این دفتر کشیده شده است؛ ما می­گوییم نام تمام کسانی که عکسشان در دفتر است، را علی می­نهیم. این مثال در حقیقت از همین قبیل است.

فانه حینما یتصور مفهوم کمفهوم المنقوش فی الدفتر فکما یمکن وضع لفظٍ بازاء هذا المفهوم الکلی فیکون من الوضع العام والموضوع له العام، فکذلک یمکن وضع لفظ بازاء کل فرد من افراده بخصوصه، کما لو قال الواضع وضعت لفظ العین علی المنقوش فی الدفتر، فیکون من الوضع العام والموضوع له الخاص، من دون حاجة الی لحاظ جامع انتزاعی کعنوان مصداق المنقوش فی الدفتر ونحو ذلک.

پیش­تر گذشت که فرمایش آقای شهیدی اصلاً معقول نیست. این مثالی هم که ایشان ذکر کرده در حقیقت تصور مفهوم فرد نیز در کنار کلی قرار داده است؛ به عبارت دیگر آنچه واضع تصور می­کند «فرد آن چیزی است که تصویرش در دفتر است» پس تا مفهوم فرد و مصداق و مانند آن در کنار مفهوم کلی قرار نگیرد نمی­تواند از جزئیات حکایت کند چون هیچ مفهومی از غیر خودش حکایت نمی­کند. پس آقای شهیدی نیز بالارتکاز ناچار است مفاهیمی از قبیل فرد و مصداق را به مفهوم انسان اضافه کند؛ هر چند تصور کرده­اند راه حلشان بهتر از راه حل مرحوم شهید صدر است.

خلاصه اینکه تا وقتی راه حل مرحوم آقای صدر که در اصل توسط محقق عراقی مطرح شده است \_البته محقق عراقی این اشکال را در این قسمت مطرح نکرده است\_ نمی­توان مشکل را حل کرد. این اشکال در حقیقت همان اشکالی است که مرحوم شهید صدر مطرح فرمودند مبنی بر اینکه علقۀ وضعیه باید بین مفاهیم ایجاد شود و راه حلی که ارائه دادند استفاده از معقولات ثانی منطقی بود و تا از راه حل ایشان استفاده نکنیم نمی­توانیم اشکال را دفع کنیم.

## تذکر یک نکتۀ مقدماتی برای تحلیل پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» طبق مسلک قرن اکید

نخست لازم است به یک نکته توجه شود؛ پیش­تر گفتیم که دو مثال برای «وضع­ عام، موضوع­له خاص» وجود دارد؛ مثال اول، مثالی است که شبیهش در کلام آقای شهیدی بیان شد به این صورت که ما می­گوییم «نام تمام متولدین امروز را علی می­نهیم»؛ مثلاً اگر ده نفر در این بیمارستان متولد شده باشند با یک عملیات وضع نام هر ده نفر را علی می­گذاریم. اما یک موقع عملیات وضع را برای تک­تک این نوزادان انجام می­دهیم یعنی می­گوییم «نام نوزاد الف را علی گذاشتیم و نام نوزاد ب را علی گذاشتیم و نام ...»؛ آیا بین وحدانی بودن عملیات وضع و متعدّد بودن آن در علقه­ای که در نهایت ایجاد می­شود تفاوتی وجود دارد؟ به نظر می­رسد بین علقۀ وضعیه­ای که در نهایت ایجاد می­شود تفاوتی ندارد؛ خواه آن را با یک عملیات انجام دهیم و یا با عملیات­های متعدّد؛ چون نتیجۀ هر دو آن است که لفظ علی را برای تک­تک این نوزادان اطلاق می­کنیم.

نکته­ای که در اینجا وجود دارد عبارت از آن است که آنچه به هنگام وضع، توسط واضع، تصور شده، به تدریج از ذهن­ها محو می­شود؛ ممکن است تا یک مدّتی به نحوۀ وضع و قرار دادن لفظ برای معنا التفات داشته باشیم اما پس از تحقق علقۀ وضعیه به تدریج نحوۀ شکل­گیری آن به فراموشی سپرده می­شود و کیفیت شکل­گیری وضع دیگر مورد تصور افراد قرار نمی­گیرد.

آن نکته­ای که قصد داریم بر آن تکیه کنیم آن است که مقوّم علقه­های وضعیه، آن تصورات اولیه نیستند. به عبارت دیگر تصور اولیه، چیزی شبیه حیثیت تعلیلیه است که سبب می­شود به خارج برسیم اما وقتی به خارج رسیدیم حکم دیگر مربوط به خارج است.

این شبیه به عنوان مشیری است که در بحث­های مربوط به احکام مطرح است. مثلاً امام علیه السلام در روایتی که زراره را به عنوان مرجع پاسخگویی به احکام دینی معرفی نمودند، تعبیر «علیک بهذا الجالس»[[6]](#footnote-6) را در اشاره به زراره بیان نمودند؛ همانطور که پیدا است جالس بودن زراره دخالتی در ارجاع امام علیه السلام به وی ندارد؛ آن زمانی که امام علیه السلام خواستند مخاطب را به زراره ارجاع دهند تصادفاً زراره در حال جلوس بوده است نه این که جالس بودنش ثبوتاً یا اثباتاً دخالتی در مناط حجیت قول زراره داشته باشد لذا اگر زراره در حالت قیام باشد هم حکم در موردش ثابت است.

بحث ما نیز شبیه همین عنوان مشیر است که ابتداء در ذهن موجود است اما در ادامه دیگر از ذهن پاک می­شود.

اما ما یک مثال دیگری برای «وضع عام، موضوع­له» خاص داریم که به نظر می­رسد آن تصور اولیه در ادامه نیز در ذهن حضور دارد؛ وضع اسماء اشاره از این قبیل است، مثلاً لفظ «هذا» را وضع می­کنیم برای مشارالیه­های جزئی، یعنی شما در عالم خارج می­توانید با استفاده از این لفظ به مشار­البه­های متعددی اشاره نموده و بگویید «هذا الشیء»، «هذا الشیء»، «هذا الشیء» و ... . قدر مشترک بین تمام این­ها آن است که مشارالیه هستند و به وسیلۀ عنوان مشارالیه که در ابتدای وضع در ذهن واضع تصور می­شود، به مشارالیه­های جزئی متعدد اشاره می­کنید؛ سؤال اساسی آن است که آیا این عنوان مشارالیه در استعمالات بعد از وضع از ذهن محو می­شود یا هنوز هم در ذهن­ها حضور دارد؟ به نظر می­رسد این مفهوم در ذهن­ها حضور دارد؛ بین مثال سابق «المولود فی هذا الیوم» که عنوان متصور اولیه، به تدریج از ذهن­ها پاک می­شود و بین مثال دوم که عنوان متصور اولیه کما کان در ذهن­ها حضور دارد، فرق است.

این نکته، مقدمه­ای است برای بحثی که مرحوم شهید صدر مطرح نموده است و باید به آن توجه داشت.

### تحلیل پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» طبق مسلک قرن اکید

مرحوم آقای صدر در ادامه متعرض این نکته می­شوند که بحث­هایی که تا کنون مطرح کردیم بر اساس مسلک معروف در حقیقت وضع بود که همان مسلک اعتبار است.[[7]](#footnote-7)

البته اگر وضع را از مقولۀ تعهّد هم بدانیم مطلب به همین شکل است چون طبق مسلک تعهّد ما متعهّد می­شویم هر وقت این لفظ را به کار بردیم آن مصداق را اراده کرده باشیم. البته ما سابقاً مشکلی را در مورد مسلک تعهّد مطرح کردیم که این مسلک چند تقریب دارد که برخی از تقریبات، با پدیدۀ اشتراک لفظی و برخی با پدیدۀ ترادف و ... در تضادّ است. در اینجا «وضع عام، موضوع­له خاص» در حقیقت نتیجه­اش با نتیجۀ اشتراک لفظی یکسان است لذا آن تقریبی از مسلک تعهّد که با پدیدۀ اشتراک لفظی در تضادّ است در اینجا جریان نخواهد داشت.

ما پیش­تر گفتیم یکی از تقریبات مسلک تعهّد این است که بگوئیم «هر وقت این لفظ را به کار بردم این معنا را اراده کنم»؛ این با اشتراک لفظی در تضادّ است چون در اشتراک لفظی شما می­توانید این لفظ را به کار ببرید اما معنای دیگر را اراده کرده باشید. اما اگر تعهّد به این شکل باشد که «هر وقت خواستم این معنا را اراده کنم، این لفظ را به کار ببرم» با پدیدۀ ترادف در تضادّ است؛ چون ممکن است من برای افهام این معنا از این لفظ استفاده نکنم بلکه از مرادفش استفاده کنم. بنابراین تقریب اول از مسلک تعهّد با پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» منافات دارد.

اما اگر از این مسلک تعهّد بگذریم تحلیل­هایی که تا اینجا مطرح کردیم، مربوط به مسلک اعتبار است اما بر اساس مسلک قرن اکید چنین تحلیل­هایی صحیح نیست.

علت مطلب آن است که در پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» بنا داریم بین لفظ و تک­تک مفاهیم جزئی، اقتران اکید ایجاد کنیم لذا باید تک­تک این مفاهیم جزئی را تصور کنیم؛ تصور مفهوم عام سبب ایجاد قرن اکید بین لفظ و مفهوم عام است نه مفاهیم جزئی، اگر بخواهیم بین لفظ و مفاهیم جزئی قرن اکید ایجاد شود لازم است خود مفاهیم جزئی را تصور کنیم نه عنوان مفاهیم جزئی را.

 به عبارت دیگر قرن اکید می­خواهد دو مفهوم را به هم پیوند دهد لذا وقتی خود آن مفهوم حضور نداشته باشد و صرفاً عنوانی از عناوینش حضور داشته باشد، بین لفظ و خود آن مفهوم پیوند برقرار نمی­شود بلکه بین لفظ و عنوان عام پیوند ایجاد می­شود. بنابراین این سؤال مطرح می­شود که بر اساس مسلک قرن اکید چگونه می­توان پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» را توجیه نمود؟

مرحوم شهید صدر برای حل این اشکال راه حلی دیگری را مطرح می­کنند مبنی بر اینکه به طور مثال وقتی واضع تصمیم می­گیرد لفظ «من» را برای نسبت ابتدائیت وضع کند نخست لفظ «من» را در یک جملۀ خاص به کار می­گیرد و می­گوید «ذهبت من الکوفه»؛ در این جمله بین «ذهیت» و «کوفه»، «مِن» واسطه شده است و بیانگر خصوص نسبت ابتدائیه­ای است که بین «ذهبت» و «کوفه» برقرار است. سپس این لفظ را در جملۀ دیگری به کار برده و می­گوید «سرت من قم» که می­تواند فعل جمله یا مجرور «من» فرق داشته باشد.

وقتی به این روند ادامه می­دهد رفته­رفته قرن اکید بین این لفظ و نِسَب جزئیه برقرار می­شود؛ ایشان در واقع یک تشبیهی مطرح نموده است. یعنی در واقع، نخست «وضع خاص، موضوع­له خاص» محقق می­شود و تکرّر این وضع، سبب می­شود نتیجۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» حاصل شود. سپس ایشان مثالی را مطرح می­کنند که ما برای درک بهتر آن، قدری آن را تغییر می­دهیم.

فرض کنید یک گروهی اینجا ایستاده­اند؛ وقتی به نفر اول می­رسم متوجه سایه­اش می­شوم یعنی همراه با تصور او، سایه­اش را نیز تصور می­کنم؛ همینطور در مورد نفر دوم و سوم. تکرّر تصور افراد و سایه­هایشان سبب می­شود وقتی به نفر چهارم می­رسید نیازی نباشد سایه­اش را مستقلاً ببینید یعنی با تصور خود فرد چهارم، سایه­اش هم به ذهن شما می­آید.

در حقیقت پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» در لفظ «مِن» به این شکل است که این کلمه در صد جمله به کار می­رود و این صد «مِن» هر کدامشان از نسبت ابتدائیه­ای که در خصوص آن جمله وجود دارد حکایت می­کند؛ این مثال در حقیقت شبیه مثال­ انسان­های بی­تشخصی است که به هر کدامشان می­رسیم در کنارش سایه­اش را می­بینیم. در مورد نفر چهارم دیگر لازم نیست سایه را مستقلاً تصور کنیم چون تکرّر این اقتران در موارد قبل، سبب می­شود وقتی به نفر چهارم می­رسید به محض دیدن فرد چهارم، سایه­اش در ذهن شما بیاید.

پس گاهی اوقات تکرّر اقتران افراد کلی، با یک شیء مشابه سبب تحقق قرن اکید بین خود کلی و آن شیء می­شود. در ریاضیات تعبیری وجود دارد تحت عنوان «تناظر یک به یک»؛ ما می­خواهیم بین هر لفظ و معنای مناسب آن، تناظر یک به یک ایجاد کنیم؛ این تناظر یک به یک به وسیلۀ تکرّر استعمالات جزئی ایجاد می­شود.

این بیانی است که مرحوم شهید صدر مطرح نموده­اند که در جلسۀ آینده از صحت و سقم آن سخن خواهیم گفت.

بیان دیگری در کلام آقای شهیدی مطرح شده است؛ ایشان می­فرماید ما نیازی به این بیانات نداریم و قرن اکید را می­توان بدون این بیانات هم ایجاد کرد. حال باید دید این مطلب تا چه حدّ درست است.[[8]](#footnote-8)

سعی داریم در جلسۀ آینده بحث را به پایان رسانده و در ادامه به معانی حرفیه وارد شویم. البته تصور می­کنم پیش از ورود به بحث معانی حرفیه برخی از مثال­های پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» مثل ضمیر و اسم اشاره، که ساده­تر هستند را به شکل مختصر مطرح کنیم تا پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» روشن­تر شود.

پس از آن وارد بحث معانی حرفیه می­شویم که بحث­های مفصلی دارد و ما قصد نداریم تمام شاخه­های بحث و مبانی مختلف را مطرح کنیم.

1. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 88 [↑](#footnote-ref-1)
2. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، التقسیم الثانی، ص ۱۵۴ [↑](#footnote-ref-2)
3. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 91 [↑](#footnote-ref-3)
4. بدائع الافكار في الأصول، ص: 40 [↑](#footnote-ref-4)
5. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، التقسیم الثانی، ص ۱۵۸ [↑](#footnote-ref-5)
6. رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال / النص / 136 / زرارة بن أعين ..... ص : 133 [↑](#footnote-ref-6)
7. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 92 [↑](#footnote-ref-7)
8. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، التقسیم الثانی، ص ۱۶۰ [↑](#footnote-ref-8)